

خلافت و امامت

نویسنده:

حیدر علی قلمداران

(۱۲۹۲-۱۳۶۸ هـ.ش)

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	خلافت و امامت
نویسنده:	حیدر علی قلمداران

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

سایت های مفید:

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه‌ی ناشر	۱
حیدر علی قلمداران، نابغه‌ی گمنام	۱
آشنایی قلمداران با شخصیت‌های معاصر	۴
جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد قلمداران	۶
اخلاق والا و آزاد منشی استاد قلمداران	۱۰
آثار و تألیفات استاد قلمداران:	۱۱
خلافت و امامت	۱۷

مقدمه‌ی ناشر

حیدر علی قلمداران، نابغه‌ی گمنام

شاید کمتر کسانی باشند که بدانند روزی تمام ملت ایران کنونی اهل سنت بوده است، و اهل سنت یعنی دوستداران واقعی اهل بیت پیامبر ﷺ و صحابه‌ی جانفدای آن حضرت، که با چشم حقیقت به دین و زندگی می‌نگرند، پس اهل سنت واقعی با شیعه‌ی واقعی یعنی دوستدار علی علیه السلام و ﷺ هیچ فرقی نمی‌کند، مشکل فقط در افراط و تفریط است، حقایق را وارونه جلوه دادن نه شیعت است و نه سنیت، صحابه‌ی فداکار رسول الله ﷺ را ملعون خواندن و یاران و همسران و خانواده‌ی درجه یک پیامبر گرامی ﷺ را لعنت و نفرین کردن نه تنها پیروی از علی نیست بلکه دشمنی با علی و پیامبر و دین علی است، و غلو و افراط درباره‌ی اهل بیت پیامبر ﷺ نه تنها محبت با پیامبر و اهل بیت حضرتش نیست که دشمنی با آنان است.

آری امروز نیز در جامعه‌ی کنونی ایران علماء و دانشمندانی هستند که حاضر به تقلید کورکورانه از خرافات موجود در جامعه‌ی کنونی ایران نیستند بلکه با حس حقیقت جویی در تلاش حق مخلصانه گام بر می‌دارند و آنچه از قرآن و سنت واقعی برایشان حق بنماید بدور از تعصب آن را با جان و دل می‌پذیرند.

اما متأسفانه کمتر کسانی در ایران بزرگ با علماء و دانشمندانی همچون آیت الله شریعت سنگلچی و آیت الله العظمی سید رضا بن ابوالفضل البرقعی، و علامه اسماعیل آل اسحاق و استاد حیدر علی قلمداران و دکتر علی مظفریان،

ودکترمرتضی راد مهر و دهها عالم و دانشمند دیگری آشنا هستند که مذهب پدری را با تشخیص دقیق رها کرده و مکتب حق را برگزیده‌اند، گرچه شخصیت‌های مذکور همگی به رحمت خدا رفته‌اند اما آثار گرانبهایشان نشان دهنده و معرف شخصیت‌های والای این بزرگواران است، اینک به مناسبت نشر یک اثر گران سنگ استاد حیدر علی قلمداران شما را با چهره این مرد مجاهد و دانشمند، و متفکر و اسلام شناس بی نظیر ایران زمین آشنا می‌کنیم البته پیشاپیش از خانواده و شاگردان و دوستداران این استاد بزرگوار پوزش می‌طلبیم که اطلاعات ما جسته گریخته و پراکنده است چنانچه نقص و اشتباهی ملاحظه فرمودند ما را ببخشند.

حیدر علی قلمداران فرزند اسماعیل در سال ۱۲۹۲ خورشیدی در روستای دیزینجان در ۵۵ کیلو متری جاده قم- اراک از توابع شهرستان قم در خانواده‌ای کشاورز و نسبتاً فقیر چشم به جهان گشود، در پنج سالگی مادرش را از دست داد، و به علت فقر و عاجز ماندن از پرداخت حتی دو قران پول مکتب خانه روستا از حضور در کلاس درس زن آخوند محروم بود، فقط پشت در می‌ایستاد و مخفیانه به درس پیرزن گوش می‌داد، باری بدلیل پاسخ دادن به همه‌ی پرسشهای پیرزن که بچه‌ها از آن عاجز مانده بودند اجازه یافت مجانی در کلاس شرکت کند.

به علت نداشتن قلم و کاغذ و شوق روز افزون خواندن و نوشتن از دوده‌ی حمام به جای مرکب و از کاغذهای اضافی ریخته به جای دفتر استفاده می‌کرد.

حیدر علی در سن پانزده سالگی پدرش را نیز از دست داد، پدر وی مردی خشن و تند مزاج و مخالف درس خواندن وی بود حیدر علی در سن بیست و هفت سالگی ازدواج کرد و در سی سالگی به خدمت اداره‌ی فرهنگ قم در آمد از

آن پس که دائره‌ی تحقیقات و مطالعات وی گسترش یافته و قلمش از مهارت خوبی بهره یافته بود در روزنامه‌های استوار و سرچشمه در قم و وظیفه، در تهران مقاله می‌نوشت مجله یغما نیز مقالات و اشعار زیبای استاد را چاپ می‌کرد و همچنین مقالات فقهی و ارزشمندی در مجله‌ی وزین حکمت که آیت الله طالقانی و مهندس مهدی بازرگان نیز در آن قلم می‌زدند هم به چاپ می‌رسید.

باری در یک مجله‌ای که از سوی اداره‌ی فرهنگ به چاپ رسید مقاله‌ای منتشر شد که به حجاب اسلامی اهانت کرده بود استاد جوابیه‌ای قاطع و کوبنده‌ای در رد آن نگاشت و در مجله‌ی استوار به چاپ رساند این اقدام از سوی یک شخصیت فرهنگی، خشم رئیس فرهنگ قم را برانگیخت، و در یک جلسه عمومی در برابر حضار از استاد انتقاد کرد و تهدید به اخراج وی نمود و استاد می‌گوید: من نیز اجازه خواستم و پشت تریبون رفتم و با کمال صراحت لهجه، سخنان پوچ و تهدیدات پوشالی وی را در برابر حضار پاسخ دادم، پس از سخنان من جلسه به هم خورد و الحمد لله هیچ اتفاقی برایم نیفتاد و رئیس فرهنگ پس از مدتی منتقل شد.

استاد می‌فرمود: علت انتقال رئیس فرهنگ قم اقدام یکی از روحانیون معروف قم بود که در آن وقت در قم درس اخلاق می‌دادند، ایشان بعد از قضیه‌ی اداره فرهنگ، کسی را به منزل ما فرستاد که با شما کار دارم وقتی نزد ایشان رفتم موضوع را جويا شدند، و پس از تعریف ماجرا گفتند ابدا نترس هیچ غلطی نمی‌تواند بکند من نمی‌گذارم این مردک در این شهر بماند اگر باز هم چیزی گفت

جوابش را بدهید من در جواب گفتم: آقا پیش از اینکه شما حمایت کنید من جوابش را دادم چه رسد از این پس که شما هم وعده حمایت می‌دهید!

آشنایی قلمداران با شخصیت‌های معاصر

۱- "علامه شیخ محمد خالصی" از علمای مجاهد و مبارز مقیم عراق، آشنایی استاد با علامه خالصی با ترجمه‌ی کتاب "المعارف المحمدیه" شروع شد و با ترجمه‌ی کتاب «الإسلام سبیل السعاده والسلام» و کتاب سه جلدی إحياء الشریعه و آثار دیگر علامه ادامه یافت، و دیدارهای بعدی و مکاتبات علمی را به دنبال آورد البته آقای خالصی مدتی بعد تحت تأثیر افکار روشنگرانه مرحوم قلمداران قرار گرفت و علائم این تغییرات فکری او در آثار بعدی‌اش مشهود است، همچنین از تقریظ یا مقدمه‌ای که علامه خالصی بر کتاب ارمغان آسمان استاد نوشت این تأثر مشهود است ایشان می‌نویسد:

جوانی مانند استاد حیدر علی قلمداران در عصر غفلت و تجاهل مسلمین و فراموشی تعالیم اسلامی بلکه در عصر جاهلیت پی به حقایق اسلامی می‌برد و ما بین جاهلان معاند، این حقایق را بدون ترس و هراس، باکمال شجاعت و دلیری منتشر می‌نماید چگونه ادای حق این نعمت را می‌توان نمود؟

استاد قلمداران در سفرهایی که به شهرهای عراق به ویژه کربلا نمود علاوه بر علامه خالصی با علامه کاشف الغطاء و علامه سید هبه الدین شهرستانی مؤلف کتاب "الهیئه والإسلام" نیز ملاقات و آشنایی داشت، وی علاوه بر مکاتبات بی

شماری که با علامه خالصی داشت با علامه شهرستانی هم درباره‌ی مسائل کلامی به وسیله نامه مباحثه کرد.

۲- مهندس مهدی بازرگان:

آنگونه که خود استاد نقل می‌کند نحوه آشنایی اش با آقای بازرگان این گونه بود: «یک روز که برای مراجعت از روستا به قم در کنار جاده منتظر اتوبوس ایستاده و مشغول مطالعه بودم متوجه شدم یک اتومبیل شخصی که چند مسافر داشت به عقب برگشت جلو بنده که رسید: آقایان تعارف کردند که سوار شوم در مسیر راه فهمیدم که یکی از سرنشینان آقای مهندس مهدی بازرگان است که گویا آن موقع [سال ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ خورشیدی] مسؤولیت صنعت نفت ایران را به عهده داشتند و از آبادان بر می‌گشتند آقای بازرگان به بنده گفتند: برای من بسیار جالب بود که دیدم شخصی در حوالی روستا کنار جاده ایستاده غرق در مطالعه است» این اتفاق بذری دوستی و مودت را در میان ما پاشید و بارور ساخت تا جایی که مهندس بازرگان در کتاب بعثت و ایدئولوژی خود از کتاب «حکومت در اسلام» استاد استفاده فراوان نمود، و کتاب «ارمغان آسمان» استاد قلمداران نیز که قبلاً چاپ شده بود مورد توجه و پسند مهندس بازرگان واقع گردیده و برای دکتر علی شریعتی وصف آنرا گفته بود.

مهندس مهدی بازرگان پس از آزاد شدن از زندان چهار مرتبه برای دیدار با آقای حیدر علی قلمداران به قم آمدند.

۳- دکتر علی شریعتی کتاب «ارمغان الهی» را دیده بود و پس از شنیدن وصف کتاب آرمغان آسمان استاد قلمداران از زبان دانشمندان و دانشجویان روشنفکر دانشگاه بویژه مهندس بازرگان، بیشتر جذب افکار استاد گردید، همین امر باعث شد که دکتر در آذر ماه سال ۱۳۴۲ خورشیدی نامه ای در این خصوص از پاریس برای استاد قلمداران بنویسد.

بعدها که دکتر شریعتی به ایران بازگشت به یکی از دوستان خود آقای دکتر اخروی که با استاد قلمداران آشنایی داشت گفته بود که قلمداران سهم بزرگی در جهت بخشیدن به افکار من دارد و مشتاق دیدار او هستم اگر می‌توانید ترتیب این دیدار را بدهید اما متأسفانه این دیدار عملی نشد و دکتر شریعتی چشم از این دنیا فرو بستند.

۴- استاد مرتضی مطهری: نیز از اشخاصی بود که علاقه‌ای پنهان به استاد قلمداران داشت ولی از بیم سرزنش دیگران این علاقه اش را علنی نکرد و طبق اظهار آقای قلمداران در یک ملاقات خیابانی باری به وی گفته بود: کتاب ارمغان آسمان شما را خواندم بسیار خوب بود.

جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد قلمداران

پس از انتشار مخفیانه کتاب شاهراه اتحاد (بررسی نصوص امامت) و کمی پیش از پیروزی انقلاب یکی از آیات عظام قم به نام شیخ مرتضی حائری فرزند آیت الله شیخ عبد‌الکریم حائری مؤسس حوزه علمی قم بواسطه ی شخصی از آقای قلمداران خواست که به منزل ایشان برود فردای آن روز که آقای قلمداران به خانه

آقای حائری رفته بود ایشان به استاد گفته بود: آیا کتاب نصوص امامت را شما نوشته اید؟ استاد پاسخ می‌دهد: بنده نمی‌گویم من ننوشته ام اما در کتاب که اسم بنده به چشم نمی‌خورد! آقای حائری گفتند: ممکن است شما را به سبب تألیف این کتاب به قتل برسانند! آقای قلمداران فرمود: چه سعادت‌ی بالاتر از این که انسان به خاطر عقیده اش کشته شود سپس آقای حائری گفتند: اگر می‌توانید همه را جمع آوری نموده و در خاک دفن کنید یا بسوزانید! ایشان پاسخ داد: در اختیار بنده نیست، فرد دیگری چاپ کرده، شما همه را خریداری کنید و بسوزانید! از طرفی این همه کتاب کمونیستی و تبلیغ بهائی‌گری در این کشور چاپ و منتشر می‌شود چرا شما در باره ی آنها اقدامی نمی‌کنید؟!

۱- پس از گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب در تابستان ۱۳۵۸ خورشیدی شب بیستم رمضان سال ۱۳۹۹ هجری قمری که استاد قلمداران طبق عادت هر سال تابستان را در روستا می‌گذراند جوان مزدوری که از جانب کوردلان متعصب تحریک و مسلح شده بود نیمه شب وارد خانه ی استاد شد و او را در حالت خواب ترور کرده و گریخت، لیکن علی رغم فاصله بسیار کم گلوله فقط پوست گردن ایشان را زخمی کرد و در کف اتاق فرو رفت.

طبق اظهاراتی که از خود استاد نقل شده روز قبل از حادثه جوانی از قم نزد او آمده بود و در مورد پاره‌ای عقاید و نظریات ایشان و نیز درباره‌ی کتاب سؤالاتی کرده بود! بدون شک نوشتن کتاب خمس و شاهراه اتحاد انگیزه ی قوی این ترور بوده است.

در هر صورت مشیت و تقدیر الهی مرگ استاد قلمداران را اقتضا نکرده بود! با این وجود استاد رفت و آمدش به روستا و فعالیتش را ادامه می داد.

تفصیل جریان ترور از این قرار بود که سه یا چهار نفر با یک اتومبیل شب بیستم رمضان وارد روستا شده اتومبیل را روی پل رودخانه روشن و آماده ی فرار نگه می دارند دو نفر از آنان آخر شب قبل از بسته شدن در خانه وارد باغچه ی منزل شده و لابلای درختان کنار دیوار کمین می کنند، چندین بار فرزندان استاد در خانه را می بینند اما با کمال تعجب می بینند مجدداً باز شده ولی هرگز متوجه قضیه نمی شوند مسلماً یکی از آن دو نفر مأمور بوده که در خانه را برای فرار باز نگه دارد نیمه های شب که اطمینان می کنند همه بخواب رفته اند فرد ضارب با چراغ قوه و اسلحه ی کمری وارد اتاق خواب استاد می شود، همسر ایشان که از ترس و دلهره خوابش نمی برد و در رختخواب نشسته بود فکر می کند پسرش علی است، لذا با اسم او را صدا می زند فرد تروریست که وضع را اینگونه می بیند با عجله اسلحه را به طرف استاد نشانه می رود و شلیک کرده و پا به فرار می گذارد، همسر استاد که زبانش از ترس بند آمده بود فقط فریاد می کشید و بچه ها نیز که با صدای گوله از خواب پریده بودند وحشت زده فریاد می کشیدند حاجی آقا را کشتند مردم روستا سراسیمه بیرون آمده و استاد را که خون از گردنش جاری بود به کنار جاده می رسانند و به وسیله ی یکی از اهالی روستا که با اتومبیل از قم می آمد به بیمارستان کامکار می رسانند چند روز بعد جوانی که ظاهراً طلبه بود به منزل استاد مراجعه کرد و سراغ وی را گرفت پسر آقای قلمداران او را تعقیب

می‌کند و می‌بیند که وارد یکی از حوزه‌های علمیه در محله یخچال قاضی شهر قم گردید.

۲- حادثه تلخ دیگر در زندگی استاد وفات ناگهانی یکی از پسرانش در سال ۱۳۶۰ خورشیدی بود که منجر به تألم روحی عمیق وی گردید پس از این حادثه سخته مغزی آن مرحوم او را از فعالیت های قلمی و تحرک جسمی محروم ساخت و دیگر نتوانست کار تألیف را ادامه دهد لیکن مطالعه را حتی الامکان رها نداشت.

۳- دیگر واقعه‌ی تلخ زندگی استاد قلمداران زندانی کردن او در زندان ساحل قم بود از خود استاد شنیده شده که می‌فرمود: «روزی که من در اثر دو سخته‌ی مغزی پی در پی روی تخت خوابیده بودم دو نفر از طرف دادگاه انقلاب قم به منزل ما آمدند و بنده را به جرم واهی ضدیت با انقلاب اسلامی با مقداری از کتابهایم با خود بردند و حتی اجازه ندادند داروهای خود را بردارم این در شرایطی بود که بنده اصلاً قادر به کنترل ادرارم نبودم و برای مواقع ضروری دستگاه مخصوص به همراه داشتم سپس مرا به زندان ساحل قم منتقل کردند و در حالی که فقط یک پتوی زیر انداز در سلول داشتم به علت شکسته بودن شیشه‌ی سلول تا صبح از سرما به دیوار می‌چسبیدم و شام هم به من نرسید زیرا سایر زندانیان چپاول کردند فقط یکی از زندانیان از سهم غذای خودش مقداری به من داد صبح هم اوضاع به همین منوال بود لذا مجبوراً نیت روزه کردم.

البته فرزندانم جریان دستگیری و زندانی شدنم را به منزل آیت الله منتظری که آن زمان قائم مقام رهبری بود اطلاع دادند (قابل ذکر است که آیت الله منتظری با استاد قلمداران دوستی دیرینه داشتند و از زبان استاد شنیده شده که می‌فرمود: آقای

منتظری کتاب حکومت در اسلام مرا در نجف آباد اصفهان درس می‌دادند) یک وقت دیدم چند نفر پاسدار با دست پاچگی توأم با احترام و عذرخواهی صبح همان روز مرا از زندان بیرون آوردند و به خانواده‌ام اطلاع داده برایم لباس بیاورند سپس با گرو گرفتن سند مالکیت منزل بنده را آزاد کردند.

حالا تصور کنید که استاد قلمداران علاوه بر لطف و عنایت خداوند متعال اگر شخصیتی مانند آیت الله منتظری با ایشان رابطه‌ی دوستی نمی‌داشت و از ایشان حمایت نمی‌کرد چه بر سر ایشان می‌آمد، لازم به یاد آوری است که اداره اطلاعات قم در سال ۱۳۷۴ نمایشگاهی در گلزار شهدای این شهر برپا کرد به نام «مجاهدتهای خاموش» که چند اثر استاد قلمداران را به عنوان افکار و عقاید انحرافی به نمایش گذاشته بودند کما اینکه در کنار آن اسناد و مدارکی علیه آیت الله منتظری نیز به چشم می‌خورد.

اخلاق والا و آزاد منشی استاد قلمداران

ایشان در طول زندگی شخصیتی راستگو، عفیف، راست کردار، عابد، زاهد، شجاع، سخاوتمند و صریح اللهجه بود و همه‌ی کسانی که به نحوی با ایشان ارتباط نزدیک داشته‌اند ایشان را انسانی والا، بی‌پیرایه، بی‌تکلف، و بی‌اعتناء به خوراک و پوشاک می‌شناختند. گویا استاد در این راستا به هم نامش علی علیه السلام و علیه السلام و سایر بزرگان دین اقتداء کرد. و زندگی اش شباهت زیادی به زندگی سلف و پیشگامان راستین این امت داشت.

با وجوی که می‌توانست در پناه نام بلند و پر آوازه و در پرتو قلم و علم و تحقیقات وافرش به مناصب و مدارج دنیوی دست یابد و برای خود و خانواده‌اش زندگی مرفهی فراهم آورد اما مشی زاهدانه‌اش مانع گرایش او به قدرت زمان و نیل به متاع و حطام دنیا و در پیش گرفتن تقیه و همراهی با خرافات و اباطیل گردید، و هرگز حقیقت را در پای جو حاکم ذبح نکرد، بلکه نام و نان و متاع زود گذر دنیا را فدای حق و حقیقت نمود. خوشا به سعادتش.

آثار و تألیفات استاد قلمداران

استاد حیدر علی قلمداران علاوه بر مقالات عدیده‌ای که در روزنامه‌ها و مجلات مختلف به چاپ می‌رساند، تعداد قابل توجهی تألیف و ترجمه نیز دارد که همگی کتابهای ارزنده و محققانه‌ای است.

۱- ترجمه کتاب «المعارف المحمدیه» که یکی از آثار علامه خالصی است، این کتاب قبل از سال ۱۳۲۵ خورشیدی ترجمه و چاپ شده است.

۲- ترجمه سه جلد کتاب «إحياء الشريعة» خالصی که تقریباً شبیه یک رساله‌ی توضیح المسائل بوده و با عنوان «آئین جاویدان» در سالهای ۱۳۳۰، ۳۶، و ۳۷ به چاپ رسیده است.

۳- «آیین دین یا احکام اسلام» ترجمه کتاب «الإسلام سبیل السعادة والسلام» این نیز از آثار علامه خالصی است که در سال ۱۳۳۵ خورشیدی ترجمه و چاپ شده است.

- ۴- تألیف کتاب مشهور «ارمغان آسمان» در سال ۱۳۳۹ خورشیدی که قبلاً به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه ی وظیفه چاپ و منتشر شد.
- ۵- «ارمغان الهی» در اثبات وجود نماز جمعه در سال ۱۳۳۹ که ترجمه کتاب «الجمعه» علامه خالصی است.
- ۶- رساله ی حج یا کنگره ی عظیم اسلامی در سال ۱۳۴۰ شمسی.
- ۷- رساله ی «مالکیت در ایران از نظر اسلام» که دستنویس آن با خط خودش باقی مانده و هنوز چاپ نشده است.
- ۸- قیام مقدس حسین علیه السلام و علیه السلام.
- ۹- تألیف جلد اول کتاب ارزنده و معروف «حکومت در اسلام» در سال ۱۳۴۳ خورشیدی که طی ۶۸ مبحث اهمیت و کیفیت تشکیل حکومت از نظر اسلام را بررسی کرده است، و تا آن زمان در نوع خود بی سابقه و بی بدیل بود و شاید بتوان ادعا نمود که تاکنون نیز نظیر آن در ایران تألیف نشده است.
- از استاد شنیده شده که می فرمود آیت الله منتظری این کتاب را قبل از انقلاب در نجف آباد اصفهان درس می داده است.
- انگیزه ی تألیف این کتاب را استاد چنین بیان داشته است: «در شب دوشنبه بیست و هفتم محرم الحرام سال ۱۳۸۴ قمری برابر با هیجدهم خرداد ماه ۱۳۴۳ خورشیدی در خواب دیدم که با چند نفر در صحرای کربلا هستیم و چنین می نمود که وجود سید شهیدان و سرور آزادگان حسین علیه السلام از دنیا رفته و جنازه ی شریف ایشان در زمین به جای مانده و من باید ایشان را غسل دهم، و ظاهراً کسانی هم با من همکاری خواهند کرد، من خود را آماده کردم و لنگی

پیچیدم و خواستم وضو بگیرم که از خواب بیدار شدم، و تعبیر این خواب را چنین نمودم که من با نوشتن این رساله ی شریف و آثار دیگر چهره ی حقیقی و نورانی دین مبین اسلام را از گردهای اوهام و خرافات خواهم شست و پیکر مقدس اسلام را آنگونه که هست برای مردم نمایان خواهم کرد، لذا به شکرانه این نعمت به قیام تهجد اقدام کردم. والحمد لله.

پس از آن با استفاده از یادداشتهایی که در این موضوع تهیه کرده بودم بلافاصله صبح همان روز یعنی هجدهم خردادماه ۱۳۴۳ خورشیدی در قریه ی دیزيجان قم هنگامی که تعطیلات تابستان را می گذراندم به کار تألیف این رساله پرداختم».

۱۰- آیا اینان مسلمانند؟ در سال ۱۳۴۴ شمسی.

این کتاب کم حجم، ترجمه ی وصیت نامه ی علامه خالصی در بیمارستان است که در سال ۱۳۷۷ هجری قمری به منشی خود املا فرمود و بعداً تحت عنوان «هل هم مسلمون» به چاپ رسید، نیز به ضمیمه ی آن رساله ی کوتاهی است، به نام «ایران در آتش نادانی» که ترجمه ی قسمتهایی از کتاب «شر و فتنه الجهل فی ایران» اثر علامه خالصی می باشد.

۱۱- مجموعه ی پنج قسمتی «راه نجات از شر غلات» که در سالهای پنجاه تا پنجاه و چهار نوشته شد و مباحث ذیل را شامل می شود: علم غیب، امامت، بحث در ولایت و حقیقت آن (که تا کنون چاپ نشده) بحث در شفاعت، بحث در غلو و غالیان که به ضمیمه ی شفاعت به چاپ رسید، و بحث در حقیقت زیارت و تعمیر مقابر، که به نام زیارت و زیارتنامه منتشر شد.

۱۲- کتاب «زکات» که احتمالاً در سال ۱۳۵۱ شمسی با همکاری مرحوم مهندس مهدی بازرگان در شرکت سهامی انتشار به چاپ رسید و تا مدتی از انتشار آن جلوگیری به عمل آمد.

۱۳- کتاب «خمس» که تقریباً همگام با کتاب «زکات» یا کمی پس از آن نگارش یافت اما به علت حساسیت روحانیت شیعه نسبت به موضوع خمس کتاب تحویل چاپ خانه نگردید، و تعدادی از همفکران استاد در اصفهان آن را تایپ نموده و با هزینه خودشان تکثیر و منتشر کردند. البته ردهایی نیز بر این کتاب به وسیله اشخاصی همچون آیت الله ناصر مکارم شیرازی، و رضا استادی و غیره نوشته که آن مرحوم پاسخ کلیه آن ردود را نوشته و تعدادی را ضمیمه ی کتاب خمس نموده است.

۱۴- کتاب «شاهراه اتحاد» که این کتاب هم به سبب حساسیت شدید روحانیت شیعه نسبت به موضوع کتاب به صورت تایپ شده تکثیر و مخفیانه منتشر شد. اما نه توسط استاد بلکه توسط دوستانی در تهران این امر را به عهده داشتند. این کتاب حاوی بررسی حوادث پس از رحلت رسول خدا ﷺ و واقعه ی سقیفه ی بنی ساعده و موضوع خلافت پیامبر اسلام ﷺ و بحث جنجال بر انگیز امامت بود.

۱۵- شخصی روحانی به نام «ذبیح الله محلاتی» چند سال قبل از پیروزی انقلاب جزوه ای نوشت تحت عنوان «ضرب شمشیر بر منکر غدیر» و مطالب خلاف حقیقت در آن خبر درج کرد.

استاد قلمداران نیز رساله ای در جواب آن نگاشت به نام «پاسخ یک دهاتی به آیت الله محلاتی»!

۱۶- جلد دوم «حکومت در اسلام» که در سال ۱۳۵۸ خورشیدی انتشار یافت و به بررسی وظایف حکومت و حاکم اسلامی پرداخت.

۱۷- سنت رسول از عترت رسول ﷺ.

این بود معرفی کوتاهی از آثار استاد حیدر علی قلمداران.

اما قابل ذکر است که استاد علاوه بر تألیف و تصنیف و ترجمه و نوشتن مقالات دینی، سخنرانی‌ها و جلسات تحقیقی بسیاری نیز در شهرهای تهران (مسجد گذر و زیر دفتر در زمان امامت آیت الله سید ابوالفضل برقی) و تبریز و اصفهان داشتند، همچنین طی یکی از سفرهایشان به کربلا در روز عاشورا سخنرانی مهمی در صحن قبر امام حسین ﷺ ایراد فرمود که متن آن در کتاب «زیارت و زیارتنامه» آمده است.

این دانشمند محقق و چهره‌ی کم نظیر ایران زمین پس از سالها تحمل مشقات و رنجهای زندگی، مجاهدت در راه نشر احکام و حقایق دین مبین اسلام و تحمل هشت سال بیماری طاقت فرسا که توأم با صبری ایوب وار بود در روز جمعه ۶۸/۰۲/۱۵ بعد از سحر روز ۲۹ رمضان المبارک ۱۴۰۹ قمری در سن هفتاد و شش سالگی دار فانی را وداع گفت. و به دیدار معبود یگانه اش شتافت، و عصر همان روز با حضور عده‌ای از همفکرانش و طی مراسمی ساده و عاری از هرگونه بدعت و تشریفات خرافی زائد پس از اقامه‌ی نماز به خاک سپرده شد.

خداوند متعال از ایشان و سایر دعوتگران و مصلحان راضی و خشنود گردد. در پایان این نکته را باید عرض کنم که ما معتقدیم دین الله و شریعت پاک

وبی آرایش مصطفی ﷺ بالاخره غالب خواهد شد، و از میان توده ی مردم که عشق و محبت دین در اعماق وجودشان ریشه دارد حتما کسانی بلند خواهند شد و گرد و غبار خرافات از چهره ی نازنین اسلام عزیز را خواهند زدود و آئینه حق را با آب زلال ایمان و یقین و اخلاص و تقوا و مجاهدت صیقل خواهند بخشید اگر چه همانند آیت الله برقی بر سر نماز گلوله برسرش شلیک کنند یا همانند استاد قلمداران در آغوش فرزندانش بر گلوی گلوله شلیک کنند یا صدها و هزارها نمونه ی دیگر از فداکاری ها و مجاهدت هایی که در صفحات زرین تاریخ به ثبت رسیده است اما مطمئنا کسی که طعم شیرین حقیقت را بچشد از تیر و گلوله و مردن نمی ترسد بلکه عاشقانه به آغوش مرگ و شهادت پرافتخار می رود اما حاضر نیست تن به ذلت دهد یا دست از حق پرستی بردارد.

پس مژده باد به همه حق جویان و حق پرستان و عاشقان و شیفتگان حق و حقیقت و پیروان راستین اسلام خالص و دین بی آرایش و شریعت شامل و کامل محمدی صلوات الله وسلامه علیهم.

خدایا تو را سپاس که ما را با نعمت اسلام خالص و پاک از شرک و خرافات و بدعتها سرافراز کردی و افتخار بخشیدی پس بروح پاک همه رهروان راه حق بویژه صاحب این کتاب استاد حیدر علی قلمداران هزاران رحمت فرست. آمین.

ناشر

آبان ۱۳۸۸ خورشیدی

بسم الله الرحمن الرحيم

خلافت و امامت

دوست گرامی سلام بر تو باد! از من خواسته بودی نظر خود را درباره‌ی اساس مذهب امامیه و همچنین فقه امامیه بطور اجمال بنویسم. اینک در خواست تورا اجابت کردم، و از خداوند متعال مسألت می‌کنم که بفضل عظیم خود مرا از هر گونه تعصب جاهلانه باز دارد و از بصیرت و انصاف بهره‌مند فرماید، و میکوشم تا گفتارم موجز باشد. والله المستعان و علیه التکلان.

۱- بنیان مذهب امامیه در برابر دیگر مذاهب اسلامی بر این اصل استوار است که علی و یازده فرزندش از سوی خداوند ﷺ بوسیله‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به خلافت و وصایت آن حضرت انتخاب شده، پس شورای مهاجرین و انصار برای انتخاب خلیفه و امام مسلمین نامشروع و باطل بوده است! اما این ادعا با نامه‌ی صریحی که خود فرقه‌ی امامیه از علی علیه السلام نقل کرده‌اند مخالفت دارد، چنانچه در نهج البلاغه نامه‌ای از علی علیه السلام بدین صورت گزارش شده است:

(إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر و عمر و عثمان، و علی ما بايعوهم علیه فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد، و انما الشورى للمهاجرين والأنصار فإن اجتمعوا على رجل و سموه إماماً كان ذلك لله رضى فان خرج عن أمرهم خارج بطعنٍ أو بدعه ردّوه إلى ما خرج منه فان أبى قاتلوه على إتباعه غير سبيل المؤمنين....)^۱.

۱- نامه ششم نهج البلاغه

یعنی: «گروهی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند به همان طریق با من بیعت کردند، پس کسی که شاهد بوده نباید دیگری را اختیار کند و کسی که غایب بوده نباید منتخب آنها را رد کند، و جز این نیست که شوری از مهاجرین و انصار است، بنابر این اگر آنها بر مردی اتفاق کردند و او را امام نامیدند، این کار موجب رضای خداست، پس کسی که بسبب طعن و بدعت از امر ایشان بیرون رفت او را بر می گردانند، اگر از برگشت خودداری نمود با او می جنگند که غیر راه مؤمنان را پیروی کرده است».

این نامه علاوه بر نهج البلاغه در یکی از کتب معتبر و قدیم شیعه نیز دیده میشود که آن (واقعہ یصفین) تألیف نصر بن مزاحم السفری متوفی ۴۱۲ هجری قمری است که اخیراً در ایران تجدید چاپ شده است که در صفحه ۲۹ آن همین نامه آمده، مفاد نامه‌ی مزبور با قرآن کریم نیز می‌سازد، که در سوره‌ی شریفه‌ی توبه می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱

یعنی: «و پیشی گیرندگان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که بوسیله‌ی نیکوکاری از ایشان پیروی کردند خدا از همه‌ی آنان راضی شده و آنها نیز از خدا

خشنودند و برای ایشان باغستانهایی مهیا فرموده که نهرها از زیر درختان آنها روان است و همیشه در آنجا خواهند ماند و این رستگاری بزرگی است». چنانکه ملاحظه میشود در این آیهی کریمه صریحاً به پیشی گیرندگان مهاجر و انصار وعدهی بهشت داده است، و نیز دربارهی امور آنها فرموده است:

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾^۱

یعنی: «وکارشان را با مشورت یکدیگر انجام دهند».

اینک اگر عدهای بهشتی به شورا بنشینند و کسی را بعنوان پیشوا تعیین کنند، آیا این کار مخالفت رضای خداست؟ یا بقول علی علیه السلام (كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى) شگفتا که فرقهی امامیه نه به آنچه خودشان از علی علیه السلام روایت میکنند توجّه کافی دارند و نه به آیات صریح قرآن!!^۲

در نهج البلاغه می نویسد، علی علیه السلام فرمود:

(و الله ما كانت لي من الخلافة رغبة ولا في الولاية أربة و لكنكم دعوتوني إليها و حملتموني عليها)^۳

۱- شوری، ۳۸.

۲- برای معلومات بیشتر در مورد این بحث به کتاب (گفتگویی آرام با دکتر محمد حسینی قزوینی) نوشته: پرفسور احمد الغامدی مراجعه کنید. این کتاب در کتابخانه عقیده در دسترس

می باشد. www.aqeedeh.com

۳- خطبة ۲۷۶.

یعنی: «سوگند بخدا من رغبتی به خلافت نداشتم و نیازی بولایت در من نبود شما مرا بسوی خلافت خواندید و مرا بدان وادار کردید».

اگر علی (ع) از سوی خدا ﷺ برای خلافت و ولایت تعیین شده بود چرا میل و رغبت نداشت و از آن روی گردان بود؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم به نبوت و رسالت خود بی میل و رغبت بود؟!

اگر علی (ع) از سوی خدا انتخاب شده بود چرا با ابوبکر (ع) و عمر (ع) بیعت کرد؟ چنانچه در کتب شیعه‌ای امامیه بدان تصریح شده است؟

(در کتاب غارات ثقفی و مستدرک نهج البلاغه و دیگر کتب امامیه آمده).

بعنوان نمونه در (الغارات) اثر ابو إسحاق ثقفی (متوفی ۲۸۳ هجری) می‌خوانیم: که علی (ع) پس از قتل محمد بن ابی بکر نامه‌ای به یاران خود در مصر نوشت، ضمن آن نامه از خلافت ابوبکر (ع) یاد کرده می‌نویسد:

(فمشیئت عند ذلك الي ابي بکر فبايعته)^۱

یعنی: «در آن هنگام بسوی ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم».

و در باره‌ی عمر (ع) مینویسد:

(تولي عمر الأمور و كان مرضي السيرة ميمون النقية)^۲

یعنی: «عمر کارهای خلافت را بعهده گرفت و پسندیده سیرت و فرخنده نفس

بود».

۱- الغارات، جزء اول، ص ۲۰۴.

۲- ص ۲۰۷.

(قال الجوهری فی الصحاح: فلان میمون النقیة، إذا کان مبارک النفس).

اینها مضمون نامه های علی (علیه السلام) است که علاوه بر اهل سنت خود شیعه آنها را نقل کرده و قدمای امامیه بدانها تصریح نموده اند.

آیا علی (علیه السلام) با غاصب بیعت می کند؟ آیا بیعت بخلافت ابوبکر (رضی الله عنه) از سوی کسی که خداوند متعال او را خلیفه کرده است صحیح است؟ آیا علی (علیه السلام) از ظالم و غاصب تعریف و تمجید مینماید و او را پسندیده سیرت و فرخنده نفس می شمارد؟! پس چرا از خدا (جل و علا) نمی ترسند و انصاف پیشه نمی کنند؟

در کتاب «الصفین» آمده که علی (علیه السلام) درباره ی ابوبکر (رضی الله عنه) و عمر (رضی الله عنه) گفت:

(أحسننا السیرة و عدلا فی الأمة)^۱

یعنی: «آن دو رفتار نیکو داشتند و در میان امت بعدالت رفتار کردند». اما شیعه ی امامیه میگویند: آن دو غاصب و ظالم بودند، پهلوی فاطمه ی زهرا را شکستند!!

اما اگر ادعای شیعه ی امامیه را به قرآن عرضه کنیم می بینیم قرآن درباره ی مهاجرین میفرماید:

«اگر به آنها در زمین قدرت دهیم نماز بر پای می سازند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند».

ولی شیعه میگوید چون خدا به ایشان قدرت داد، خلافت علی (علیه السلام) را غصب کردند و ظلم نمودند و فاطمه را آزدند! خدای متعال در سوره ی حج میفرماید:

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الصَّوَامِعُ وَبِيعَ وَصَلَاتٌ وَمَسْجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿١﴾ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^۱

آیا ما دست از نامه‌های موثق علی علیه السلام و آیه‌های قرآن برداریم و ادعاهای این و آن را باور کنیم و در میان امت اسلام اختلاف اندازی و فرقه بازی راه بیندازیم؟ مگر خداوند نمی‌فرماید: (وَلَا تَفْرَقُوا) «پراکنده نشوید». مگر علی علیه السلام در نهج البلاغه نگفته است:

(وَالزُّمُو السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالتَّفَرُّقَةَ)^۲.

یعنی: «از سواد اعظم و اکثریت مسلمانان جدا نشوید که دست خدا با جماعت است و از تفرقه بپرهیزید».

شگفتا آن روز که مسلمین به در خانه‌ی علی علیه السلام ریختند و خواستند که با آن حضرت بیعت کنند به خلافت، فرمود:

(دَعُونِي وَالتَّمَسُّوا غَيْرِي)^۳

یعنی: «مرا رها کنید و غیر من را برای اینکار بخواهید».

۱- حج، ۴۰-۴۱.

۲- خطبة ۱۴۷.

۳- خطبة ۹۱.

سرانجام با اصرار زیاد راضی شد. آیا اگر خدا او را بخلافت انتخاب کرده بود این استنکاف برای چه بود و چرا وظیفه‌ی خدایی خود را بعهدہ نمی‌گرفت؟ چرا به تصریح کتب شیعه پشت سر خلفا نماز میخواند؟ چنانچه در «وسائل الشیعه» مینویسد:

(قد أنکح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، و صلى علي عليهما السلام ورائهم)

یعنی: «رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم با ایشان (خلفا) مناکحت نمود، دختر ابوبکر (ع) و عمر (ع) را گرفت و دو دختر خود را به عثمان (ع) داد و علی (ع) پشت سر آنها نماز خواند»^۱.

چرا علی (ع) بقول امامیه ستمگران و ظالمان و بدعت گذاران را تأیید میکرد، آیا همه‌ی اینها برای تقویت اسلام بود؟!

وانگهی چرا از (۱۲) امام در قرآن نام و وصفی نیست ولی از أصحاب کهف و ذو القرنین و لقمان و هارون و غیره بتفصیل سخن آمده است؟ آیا کتاب هدایت باید آنچه را که قرنهای مایه‌ی اختلاف امت می‌شود فروگزارد و درباره‌ی گذشتگان سخن بگوید؟ آخر انصاف شما کجا رفت؟ بارها دیده‌ایم که علمای امامیه هدایم الله تعالی الی الحق به حدیث غدیر استشهاد می‌کنند که علی (ع) از سوی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم به خلافت انتخاب شده در حالیکه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بمناسبت اختلافی که عده‌ای با علی (ع) پیدا کرده بودند در میان راه نه در

۱- وسائل الشیعه چاپ سنگی، کتاب الصلاة، ص ۵۲۶.

مکه و مدینه، از ولایت یعنی از محبت او سخن گفت نه از خلافت او! بدلیل اینکه فرمود:

(من كنت مولاه فهذا علي مولاه)

سپس قرینه آورده:

(اللهم وال من والاه و عاد من عاداه)

یعنی: «بارخدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست می‌دارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن میدارد».

دوستی و یاری چه ربطی به خلافت دارد؟ مولی بمعنای کسی است که باید او را دوست بداریم نه خلیفه و وصی.

اساساً از کجا ثابت شده که مَفْعَل بمعنای أَفْعَل آمده تا معلوم شود (مولی) به معنای (اولی) است؟ مگر در قرآن نداریم:

﴿فَإِنْ لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ﴾^۱

یعنی: «اگر پدران ایشان را نشناختید آنها را برادران دینی و موالی خویش بدانید» مگر در سوره‌ی تحریم نیامده:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲

یعنی: «خدا مولای پیامبر است و نیز جبرئیل و مؤمنان شایسته».

آیا (مولی) به معنی سرپرست آمده و مؤمنان سرپرست پیامبرانند؟

۱- الأحزاب، ۵.

۲- التحریم، ۴.

شگفتا چرا صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که مخاطب این کلمات بودند چنین مفهومی را که امامیه ادعا دارند از خطبه‌ی غدیر نفهمیدند، ابن عساکر از نواده‌ی علی علیه السلام یعنی حسن مثنی نقل کرده که:

(قيل: ألم يقل رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم من كنت مولاه فهذا علي مولاه؟ فقال بلي! ولكن والله لم يعن رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم بذلك الامارة والسلطان و لو أراد ذلك لأفصح لهم به فان رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم كان أفصح المسلمين و لو كان الامر كما قيل، لقال: رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم: يا أيها الناس هذا ولي أمركم و القائم عليكم من بعدي فاسمعوا له و أطيعوا، والله لئن كان الله و رسوله اختارا عليًا لهذا الامر و جعله القائم للمسلمين من بعده، ثم ترك عليّ أمر الله و رسوله لكان عليّ أول من ترك أمر الله و رسوله)^۱

یعنی: «از حسن مثنی فرزند حسن بن علی علیه السلام پرسیدند: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگفت: من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه؟ پاسخ داد، آری اما سوگند بخدا قصد پیامبر از این سخن امارت و سلطنت نبود اگر مقصودش این بود با کمال وضوح آنرا ادا می‌کرد، زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر خواه ترین افراد نسبت به مسلمانان بود و اگر مرادش خلافت بود، می‌فرمود: ای مردم این علی فرماندار شما و قائم بر امور شما بعد از من است. پس سخن او را بشنوید و از وی اطاعت کنید. بخدا قسم اگر خدا تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را برای حکومت انتخاب کرده بودند و او را زمامدار مسلمین مینمودند، و سپس علی علیه السلام

۱- روایت/الحافظ ابن عساکر فی تاریخه عن نقیل بن مرزوق عن الحسن بن الحسن

فرمان خدا ﷻ و رسول ﷺ را ترک کرده (با خلفا بیعت می نمود) در آن صورت نخستین گناهکار و نافرمان از امر خدای متعال و رسول الله ﷺ او بود.»

ملاحظه کنید نواده‌ی خود علی علیه السلام چگونه قضاوت می کند، و آنوقت گروهی از علی علیه السلام و فرزندان او جلو می افتند، و نامه های او را که خودشان نقل کرده اند به تأویل می برند و سخنان او را تحریف می کنند و به آثار فرزندان او توجه نمی کنند؟ تا آراء خود را به کرسی بنشانند و نسبت ضلالت به اکثریت مسلمین از صدر اسلام تاکنون بدهند. آیا از پاسخگویی در قیامت نمی ترسند!!

گاهی استدلال می کنند که در صحیح بخاری آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

(ایتونی بدواة وقرطاس اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعدي أبدا)

یعنی: «دوات و کاغذ برای من بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که هرگز پس از من گمراه نشوید».

آنگاه گویند چون عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت: (حسبنا کتاب الله) یعنی: «کتاب خدا برای ما کافی است». و پیامبر ﷺ از نوشتن صرف نظر کرد. در حالیکه بنظر امامیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قصد داشت درباره‌ی خلافت علی علیه السلام چیزی بنویسد:

پاسخ اینکه: اولاً: رسول خدا ﷺ امی بود و خط نمی نوشت ولی در این روایت آمده: (اکتب لکم) یعنی تا برای شما بنویسم، و اگر مقصود آن بود که بگویم دیگران برای شما بنویسند، می فرمود: (أملی علیکم) یعنی برای شما املا کنم.

ثانیاً: بر طبق این روایت پیامبر ﷺ - معاذ الله - پایه‌ی گمراهی را تا ابد در میان امتش نهاد زیرا فرمود: بنویسم و هرگز ننوشت! یا اینکه قرآن مجید فرمود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱

یعنی: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم».

ثالثاً: اگر این امر به دستور خدا بود، چگونه میشود گفت که پیامبر ﷺ دستور خدا ﷻ را به خاطر مخالفت عمرؓ ترک کرد؟!

رابعاً: بنابر آنکه حدیث کاملاً صحیح و بدون اشکال باشد بهر صورت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چیزی ننوشت و جانشین تعیین نکرد، پس فرقه‌ی امامیه چرا بر سر کاری که انجام نشده با امت اسلامی به مخالفت برخاسته و به سایرین نسبت گمراهی و ضلالت می‌دهند؟!

خامساً: از کجا می‌دانند که پیامبر اکرم ﷺ در صورتی که نامه‌ای می‌نوشت، ۱۲ امام از خاندانش را برای امامت تعیین می‌فرمود مگر ایشان علم غیب دارند و از ما فی الضمیر رسول الله ﷺ آگاهند؟!

سادساً: اگر آقایان به صحیح بخاری اعتماد دارند پس چرا این حدیث را که پیامبر ﷺ با ابوبکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ به بالای کوه احد رفتند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اشاره به کوه فرمودند:

(فليس عليك إلا نبي وصديق وشهيدان).

یعنی: «بر بالای تو جز پیامبر و صدیق (راست‌کردار و راست‌گفتار) و دو شهید (کسانی که در راه خدا ﷺ بقتل می‌رسند) کسی دیگر نیست»^۱ نمی‌پذیرند؟! می‌گوئید درباره‌ی علی علیه السلام روایات بسیاری داریم که باید از آنها تبعیت کنیم. گوئیم: درباره‌ی ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه نیز روایات بسیار آمده مبنی بر اینکه باید آن دو را تبعیت کرد، و این روایات قابل جمعند و منافاتی با هم ندارند مثل آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرمودند:

(اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر)

یعنی: «پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید». یا فرمودند:

(إني لا أدري ما بقائي فيكم فاقتدوا باللذين من بعدي، وأشار إلى أبي بكر وعمر)

یعنی: «من نمی‌دانم که چند روز میان شما می‌مانم پس از من به این دو تن اقتدا کنید، و به ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه اشاره فرمودند». این حدیث را ترمذی در صحیح خود آورده و دیگران نیز به اسناد گوناگون نقل کرده‌اند.

البته ما فضائل علی رضی الله عنه و اهل بیت را انکار نمی‌کنیم و حتی برتری علی رضی الله عنه بر دیگر خلفاء رضی الله عنهم را رد نمی‌نمائیم.^۲ اما موضوع انتخاب آن حضرت از سوی خدا ﷻ برای

۱- صحیح بخاری، الجزء الخامس، کتاب الفضائل صفحه ۱۹.

۲- مسئله تفضیل علی رضی الله عنه بر دیگر خلفاء رضی الله عنهم یکی از مسائل اختلافی است که از دیدگاه

اهل سنت علی مرتضی رضی الله عنه از نظر فضیلت در مرتبه چهارم قرار دارد. ناشر

خلافت امری دیگر است که با آثار موثق خود علی علیه السلام از طریق شیعه‌ی امامیه نمی‌سازد، تا چه رسد به آثاری که اهل سنت روایت کرده‌اند.

به عنوان نمونه (علاوه بر آنچه گفته شد) مسعودی که علمای امامیه او را از خود میدانند در جزء دوم از کتاب مروج الذهب در صفحه‌ی ۴۱۲ مینویسد:

(دخل الناسُ على علي عليه السلام يسألونه، فقالوا: يا أمير المؤمنين! أ رأيت إن فقدناك ولا نفقدك أنبايع الحسن؟ قال: لا آمرکم ولا أنهاکم وأنتم أبصر).

یعنی: «مردم در زمان خلافت علی علیه السلام و پس از ضربت خوردن آن حضرت، بر علی علیه السلام وارد شدند و پرسیدند: ای امیر مؤمنان به ما خبر ده که اگر ترا از دست دادیم، و خدا تعالی کند که از دست ندهیم، آیا با حسن فرزندات بیعت کنیم؟ علی علیه السلام فرمود: من نه به شما امر می‌کنم که بیعت کنید و نه شما را از اینکار نهی می‌نمایم. شما به کار خود بیناترید».

باز در صفحه‌ی ۴۱۴ مینویسد، مردم به علی علیه السلام گفتند:

(ألا تعهد يا أمير المؤمنين؟ قال: ولكني اتركهم كما تركهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم).

یعنی: «ای امیر مؤمنان آیا عهد خلافت را به کسی واگذار نمی‌کنی؟ فرمود: نه، لیکن ایشان را ترک می‌کنم هم چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنها را ترک کرد و کسی را بخلافت نگماشت».

این آثاری است که شیعه‌ی امامیه در کتب تاریخ و حدیث خود از علی علیه السلام آورده‌اند. و نظایر همین آثار را اهل سنت و شیعه‌ی زیدیه نیز از آن حضرت نقل کرده‌اند. مانند آنچه احمد بن حنبل در مسند جلد ۱ صفحه‌ی ۱۳۰ شماره ۱۰۷۸

آورده است که مضمون ما را بازگو میکند، و همین آثار که خود امامیه ناقل آنند حجت ما بر ایشان نزد پروردگار است. مانند آنچه در مستدرک، وسائل الشیعه و بحارالانوار مجلسی آورده‌اند که علی علیه السلام فرمود:

(والواجب في حكم الله وحكم الإسلام على المسلمين بعد ما يموت إمامهم أو يقتل ضالاً كان أو مهتدياً، مظلوماً كان أو ظالماً، حلال الدم أو حرام الدم أن لا يعملوا عملاً ولا يحدثوا حدثاً ولا يقدموا يداً أو رجلاً ولا يبدوا بشيء قبل أن يختاروا لأنفسهم (في بحارالأنوار- لجميع أمرهم) إماماً عفيفاً عالماً عارفاً بالقضاء والسنة)^۱.

یعنی: «در حکم خدا ﷻ و اسلام واجب است بر مسلمین پس از اینکه امامشان مُرد یا کشته شد، خواه گمراه باشد یا راه یافته، مظلوم باشد یا ظالم، خونش حلال باشد یا حرام، در هر صورت واجب است که مسلمین هیچ عملی انجام ندهند و کاری نکنند و دست بجلو نبرند و پای فرا پیش نهند و عملی را شروع نکنند مگر آنکه پیش از هر کاری برای خودشان امامی انتخاب نمایند که عقیف و دانشمند و آگاه از قضا و سنت باشد».

در اینجا هم چنانکه ملاحظه می‌شود علی علیه السلام امامت را امری اختیاری و انتخابی می‌شمارد نه انتصابی و تعیین شده از جانب خدا ﷻ.

۱- کتاب مسلم بن قیس، ص ۱۷۱، چاپ نجف و جلد ۱۱، بحارالانوار، چاپ کمپانی، ص ۵۱۳.

از اینها گذشته چطور بقول امامیه ۷۷۰۰۰ تن در غدیر خم فهمیدند که علی علیه السلام از سوی خداوند ﷻ بخلافت پیامبر ﷺ انتخاب شده ولی همه سکوت کردند و خلافت ابوبکر رضی الله عنه را پذیرفتند؟! آن هم پس از گذشت کمتر از دو ماه؟!

آیا مهاجرین اولیه که خدا در سوره ی توبه (آیه ی ۱۰۰) وعده ی بهشت به آنها داده همه کافر شدند؟! گیرم که مهاجرین - معاذ الله - مرتد گشتند، و امر خدا ﷻ و نصب رسول خدا ﷺ را نادیده گرفتند، آیا انصار که سودی از آن میان نبردند و خلیفه از آنان انتخاب نشد، چرا سکوت کردند و چرا به حکم خدا ﷻ و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نرفتند و با علی علیه السلام بیعت ننمودند؟ مگر ایشان نبودند که پیامبر ﷺ را پس از اینکه قومش قصد جان او را نمودند، یاریش دادند؟ مگر اینها آن همه جانفشانی در راه اسلام نکردند؟ مگر خدا ﷻ درباره ی ایشان در قرآن فرمود:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا هُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾^۱

یعنی: «کسانی که به مهاجرین مأوی و مسکن دادند و ایشان را یاری کردند حَقّاً مؤمن هستند و برای ایشان آمرزش و روزی پسندیده‌ای (در آخرت) مقرر شده». آیا این مؤمنان حقیقی همگی بدون دلیل و بدون نفع دنیا و آخرت فرمان خدای ﷻ و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را مبنی بر خلافت علی علیه السلام کنار گذاشتند؟! آیا می‌توان همه ی این دلایل واضح را نادیده انگاشت!!

(لقد وضح المقال إن استفادوا و لكن أين من ترك العناد؟!)

یعنی: براستی گفتار روشن است اگر گوش دهند و استفاده کنند لیکن کجاست آنکه لجاجت و دشمنی و تعصب بیجا را ترک کند.

۲- ادعای دوم شیعه‌ی امامیه آنست که اهل بیت پیامبر ﷺ از هر گونه سهو و خطا و فراموشی معصوم‌اند و به هیچ وجه اشتباه در آرای ایشان راه ندارد، و لذا مسلمین باید در امور فقهی و تفسیری از ایشان تبعیت کنند و جز به آثار آنها که در کتب حدیث امامیه آمده به چیز دیگری متمسک نشوند!

این ادعا نیز از چند جهت خطا است:

اول: آنکه پیامبر ﷺ که بتصدیق امامیه و دیگران از همه‌ی افراد خاندانش مقام بالاتر داشت، از اشتباه و خطا مصون نبودند، چنانکه به نقل قرآن این موضوع ثابت می‌شود. خدای تعالی خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿لَمْ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾^۱

«چرا به ایشان اجازه دادی»؟!

باز می‌فرماید:

﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾^۲

یعنی: «ای پیامبر چرا چیزی را که خدا برای تو حلال کرده است بر خود حرام می‌کنی و از این راه خشنودی همسرانت را می‌جویی؟

۱- التوبه، ۴۳.

۲- التحریم، ۲.

این قبیل آیات در قرآن مجید نشان می‌دهند که پیامبر ﷺ گاهی دچار اشتباه هم می‌شده است و به کسانی اجازه می‌داده که از جنگ تخلف کنند یا به خاطر رضای همسرانش خود را به سختی می‌افکنده است و از امر حلالی خود را محروم می‌ساخته است.

ولی فرق پیامبر ﷺ با دیگران در این بود که خدای سبحان او را از اشتباهش آگاه می‌فرمود و به اصلاح دستور می‌داد، اما این نوع ارتباط میان خدا ﷻ و غیر پیامبر ﷺ نبود. لذا آنها اشتباه می‌کردند اما چون مقام نبوت نداشتند خدا ﷻ آنها را بوسیله‌ی وحی مطلع نمی‌کرد و خاندان پیامبر ﷺ هم شامل همین حکم می‌شدند و اشتباهاتی در تاریخ از آنها نقل شده که خواهد آمد.

دوم: آنکه آیاتی صریح در قرآن کریم آمده که نسبت نسیان و فراموشی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌دهد.

از قبیل: «وَأَذْكُرْ لَكَ إِذَا نَسِيتَ»^۱

یعنی: «خدایت را یاد کن چون دچار فراموشی شدی».

که در سوره‌ی کهف آمده و به اتفاق مفسران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به مشرکان مکه که درباره‌ی أصحاب کهف سؤال کرده بودند، وعده داد فردا پاسخ شما را از پیک وحی میگیرم ولی گفتن «إن شاء الله» را از یاد برد، و وحی الهی برای تربیت رسول خدا ﷺ مدتی نیامده و پس از تأخیر چنین نازل شد که:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۖ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ ۚ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾^۱

یعنی: «در هیچ موردی مگو که من آنرا فردا انجام میدهم مگر آنکه بگوئی: اگر خدا بخواهد و خدای خود را بیاد آور چون فراموش کردی». در این صورت اهل بیت پیامبر ﷺ چگونه از همه نوع فراموشی یا اشتباه مصون بودند؟

مگر خدای تعالی به پیامبرش نفرمود:

﴿وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۲

یعنی: «اگر شیطان یاد مرا از دل تو فراموش کرد بعد از یاد آوری مجدد من، دیگر با ظالمان منشین».

سوم: آنکه آثار تاریخی نشان میدهد که برای اهل بیت اشتباهاتی پیش می‌آمده است چه در موضوعات و چه در احکام.

به عنوان نمونه در نهج البلاغه نامه‌ای از علی علیه السلام آمده که به فرماندار خود در شیراز منذر بن جارود عبدی، نوشته است، علی علیه السلام در این نامه می‌نویسد:

(أما بعد، فإن صلاح أهلك غرنى منك و ظننت أنك تتبع هديه و تسلك سبيله)^۳

۱- الکهف، ۲۳-۲۴.

۲- الأنعام، ۶۸.

۳- نامه شماره ۷۱.

یعنی: «شایستگی پدرت مرا درباره‌ی تو فریب داد و گمان کردم که دنبال هدایت او می‌روی و از طریقی که پدرت رفت رهسپار می‌شوی».

منذر بن جارود کسی بود که علی علیه السلام درباره‌ی وی اشتباه کرد او را به حکومت شیراز فرستاد که او هم ۴۰۰۰ درهم از بیت المال را تصرف کرده به نزد معاویه گریخت (چنانکه شارحین نهج البلاغه نوشته‌اند).

می‌بینید که اشتباهی رخ داده ولی خداوند عز و جل فرشته‌ای نازل نفرمود و به علی علیه السلام وحی نکرد و او را از خیانت منذر بن جارود خبر نداد بلکه پس از گریختن وی، علی علیه السلام از حال او و به تاراج رفتن اموال مردم آگاه شد.

شاهد دیگر آنست که در تهذیب الأحکام شیخ طوسی که از کتب اربعه‌ی شیعه است، در جزء سوم صفحه‌ی ۴۰ (چاپ نجف) می‌نویسد:

(صلی علی علیه السلام علی الناس علی غیر طهر و کانت الظهر ثم دخل، فخرج منادیه: أن امیر المؤمنین صلی علی غیر طهر فأعیدوا فلیبلغ الشاهد الغائب)

یعنی: «علی علیه السلام نماز ظهر را بدون وضو خواند پس داخل منزل شد، آنگاه منادی آن حضرت بیرون آمد و اعلام کرد که امیر مؤمنان بدون وضو نماز خوانده و نمازتان را اعاده کنید و حاضر به غائب ابلاغ کند».

بنابراین فراموشی و سهو حتی در اعمال دینی اهل بیت راه داشته است.

محمد بن إدريس حلی از اعلام شیعه‌ی امامیه در صفحه‌ی ۴۸۴ از کتاب السرائر از فضل روایت کرده است که:

(ذکرت لأبي عبدالله عليه السلام السَّهْوُ فقال و هل يفلت من ذلك أحد؟ ربما أقعدت الخادم خلفي حتى يحفظ علي صلواتي)

یعنی: «نزد ابو عبدالله (جعفر صادق) عليه السلام از سهو سخن گفتم، فرمود: مگر ممکن است کسی از سهو در امان بماند؟ بسا می شود که من خدمتکار خود را پشت سرم می نشانم تا حساب نماز مرا نگاه دارد». در کتب علماء و تواریخ شیعه‌ی امامیه مضبوط است، امام حسن عليه السلام با پدر بزرگوارش در مسائل سیاسی و دینی اختلاف داشت، اگر بگوئیم حق با امام حسن عليه السلام بود، در آن صورت پدرش یعنی امام علی عليه السلام اشتباه می کرده و اگر گفتیم حق با پدر بوده، پسر خطا کرده است. اینک به نقل روایت توجه کنید:

دینوری (متوفی ۲۸۲) در کتاب أخبار الطوال بمناسبت حرکت علی عليه السلام برای جنگ جمل در صفحه‌ی ۱۲۵ از کتاب خود می نویسد:

(فدنا منه الحسن فقال يا أبت أشرت عليك حين قتل عثمان وراح الناس إليك وغدوا وسألوك أن تقوم بهذا الأمر ألا تقبله حتى تأتيك طاعة جميع الناس في الآفاق و أشرت عليك حين بلغك خروج الزبير و طلحه بعائشة الي البصرة أن ترجع إلى المدينة فتقيم في بيتك، و أشرت عليك حين حوَّصر عثمان أن تخرج من المدينة فإن قُتِل، قُتِل و أنت غائب فلم تقبل رأيي في شيء من ذلك)

یعنی: «امام حسن عليه السلام به علی عليه السلام نزدیک شد و گفت: ای پدر هنگامی که عثمان کشته شد و مردم صبحگاه بسوی تو آمدند و از تو درخواست کردند که خلافت را بر عهده بگیری من به سوی تو اشاره کردم که قبول نکنی تا همه‌ی مردم در تمام آفاق از تو اطاعت کنند و نیز هنگامی که خبر خروج طلحه و زبیر با عائشه بسوی

بصره به تو رسید، اشاره کردم که به مدینه باز گردی و در خانه ات بنشین، و همچنین هنگامی که عثمان محاصره شد، به تو اشاره نمودم که از مدینه خارج شوی پس اگر او کشته شد در حالی کشته شده که تو در مدینه نبودی و تو در هیچیک از این امور رأی مرا قبول نکردی».

آیا می توان گفت امام حسن علیه السلام از هر خطایی معصوم بوده و با وجود این علی علیه السلام رأی او را نمی پذیرفته است؟ البته خیر!

لذا علی علیه السلام به او چنین پاسخ می دهد:

(فقال علي عليه السلام: أما انتظاري طاعة جميع الناس من جميع الآفاق، فإن البيعة لا تكون إلا لمن حضر الحرمين من المهاجرين و الأنصار فإذا رضوا و سلموا و جب علي جميع الناس الرضا و التسليم. و أما رجوعي إلي بيتي و الجلوس فيه فإن رجوعي لو رجعت كان غدراً بالأمة و لم آمن، إن تقع الفرقة و تصدع عصا هذه الأمة و إما خروجي حين حاصر عثمان فكيف أمني ذلك؟ و قد كان الناس أحاطوا بعثمان فأكفف يا بني عما أنا أعلم به منك)

یعنی: «علی علیه السلام پاسخ داد: اما درباره ی انتظار من که همه ی مردم در تمام آفاق اطاعت کنند، بیعت تنها حق کسانی است از مهاجرین و انصار که در حرمین (مکه و مدینه) حضور دارند و چون آنان راضی و تسلیم شدند واجب است که همه ی مردم راضی و تسلیم گردند. و اما بازگشت من به خانه و نشستنم در خانه، اینکار را اگر انجام میدادم، نیرنگ و مکرری درباره ی این امت انجام داده بودم و آسوده خاطر نبودم از اینکه تفرقه بیفتد و این امت وحدتشان به پراکندگی تبدیل شود. و اما خروج من از مدینه هنگامی که عثمان محاصره شده بود چگونه برای من امکان داشت در حالیکه من نیز محاصره بودم (مانند عثمان رضی الله عنه مورد احاطه ی مردم قرار گرفته بودم).

پس ای پسر جانم! خود را از سخن گفتن درباره‌ی امری که من به آن از تو دانانترم بازدار (و اعتراض مکن)».

نظیر همین اعتراض و سؤال و جواب در مصادر شیعه‌ی امامیه نیز به تصریح آمده چنانکه در کتاب مجالس شیخ مفید و بحارالانوار مجلسی (جلد ۸ صفحه‌ی ۳۵۳) می‌خوانیم که: امام حسن علیه السلام به امیر مؤمنان علیه السلام گفت:

(اخرج من المدينة و اعتزل فإن الناس لابد لهم منك و إنهم ليأتونك و لو كنت بصنعا أخاف أن يقتل هذا الرجل و أنت حاضره)

یعنی: «ای پدر از مدینه بیرون برو و از مردم کناره‌گیری کن، پس مردم ناگزیر از تو هستند و بسراغ تو خواهند آمد، هر چند تو در صنعا (مرکز یمن) باشی و من می‌ترسم که این مرد (عثمان رضی الله عنه) کشته شود، در حالیکه تو در مقتل او (مدینه) حاضر باشی».

علی علیه السلام در جواب فرمود:

(يا بني أخرج من دار هجرتي؟ و ما أظن أحداً يجتر عليّ هذا القول؟!)

یعنی: «ای پسر جان! آیا من از سرای هجرت خود بیرون روم؟ گمان نمی‌کنم کسی جرأت کند چنین تهمتی بمن بزند، که موجب کشتن عثمان شده‌ام».

و دیدیم ظن علی علیه السلام در این باره اصابت به واقع نکرد و متأسفانه این تهمت ناروا را به او زدند.

باز شبیه همین اثر را در امالی شیخ طوسی از اساطین امامیه در صفحه‌ی ۵۱ می‌خوانیم و همه دلالت دارند بر اینکه خطا و اشتباه در اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله راه می‌یافته است.

یکی دیگر از ادله‌ای که بر این معنا گواه است آثار متناقضی است که در کتب فقهی شیعه‌ی امامیه از ائمه نقل شده است بطوریکه نتوانسته‌اند یکی از آنها را حمل بر تقیه بکنند. زیرا چیزی نبوده که مایه‌ی بیم و هراس و تقیه از مخالفان باشد، مانند دو خبر متناقض که یکی از امام جعفر صادق علیه السلام و دیگری از فرزندش امام موسی علیه السلام نقل شده است بشرح زیر:

در کتاب الطهاره از وسائل الشیعه از شیخ حرّ عاملی (صفحه‌ی ۲۱۰ چاپ سنگی) آمده است: محمد بن یعقوب کلبی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابی عمیر از حفص بن البختری از جمیل بن دراج از ابی عبدالله (الصادق) علیه السلام در زیارت قبور روایت کرده‌اند که گفت:

(إِنَّهُمْ يَأْنِسُونَ بَكُمْ إِذَا غَبِمَ عَنْهُمْ اسْتَوْحَشُوا)

روایت دیگر: محمد بن علی بن حسین (ابن بابویه) به اسناد از صفوان ابن یحیی که گفت:

(قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ الْجَعْفَرِ: بَلَّغْنِي إِنْ الْمُؤْمِنُ إِذَا أَتَاهُ الزَّائِرُ أَنَّهُ يَفْزَعُ إِذَا انْصَرَفَ عَنْهُ اسْتَوْحَشَ. فَقَالَ: لَا يَسْتَوْحَشُ)

مفاد روایت اول اینکه امام صادق علیه السلام گفتند: که وقتی شما به زیارت قبور می‌روید (مراد دیدار قبور مؤمنان است چرا که از زیارت قبور کفار و دعا برای آنها نهی شده) آنها به شما انس می‌گیرند و وقتی از آنها غایب شدید به وحشت می‌افتند!!

و مفاد روایت دوم آنست که: امام موسی بن جعفر گفتند: چون از زیارت قبور مؤمنین برگشتید آنها به وحشت نمی‌افتند!

این قبیل روایات مجموعاً می‌رساند که ائمه آرای گوناگون و متضادی داشتند پس خواه ناخواه همه‌ی آرای آنها نمی‌تواند صحیح باشد. داستان اختلاف امام حسین علیه السلام با امام حسن علیه السلام بر سر ماجرای صلح با معاویه در میان شیعه و سنی معروف است و در کتب فریقین آمده^۱ است و بر اشتباهی از آن دو بزرگوار دلالت دارد.

در اینجا شیعه‌ی امامیه استدلال میکنند به آیه‌ی شریفه‌ی تطهیر که:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲

و ادعا دارند که بدلیل این آیه اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از هر نوع خطا و اشتباهی مصون بوده‌اند. جواب آنست که اولاً: خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنص قرآن کریم گاهی اشتباه می‌کردند چگونه اهل بیتش از او جلو افتاده‌اند؟

ثانیاً: آیه‌ی مزبور از رفع پلیدی درباره‌ی اهل بیت سخن می‌گوید و خطا و اشتباه پلیدی نیست، پلیدی از گناه و معصیت پدید می‌آید.

ثالثاً: آیه‌ی مزبور از اراده‌ی تشریعی خدا تعالی در رفع پلیدی اهل بیت سخن می‌گوید نه از اراده‌ی تکوینی حق که جبر لازم آید. و این نوع اراده برای طهارت درباره‌ی عموم مؤمنان نیز آمده است و اختصاص به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد. چنانکه می‌فرماید:

۱- زندگانی امام حسین (ع)، اثر محمدعلی خلیلی.

۲- احزاب، آیه ۳۳.

﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾^۱

یعنی: «اما خدا اراده دارد شما را پاک کند».

و این دلیل نیست که همه‌ی مؤمنان از گناه و سهو و نسیان و خطا به دور مانده اند یا به دور خواهند ماند.^۲

خلاصه آنکه اهل بیت هم مانند دیگر مردم از سهو و خطا دور نبوده‌اند. و تمام سخنانشان مانند سخن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در حفظ و عنایت خدا بوده است، حجت نیست. به دلیل این آیه:

﴿فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾^۳

یعنی: «تو ای رسول منظور نظر مائی».

انبیاء بودند که چون سهو و غفلت می‌کردند خدا به یادشان می‌آورد و حجت خدا بوسیله‌ی انبیاء علیهم السلام بر مردم تمام شده است بدلیل آیه‌ی شریفه‌ی:

﴿لَعَلَّأ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^۴

یعنی: «که پس از فرستادن رسولان مردم را بر خدا حجتی نباشد».

۱- مائده، آیه ۶.

۲- برای اطلاعات بیشتر در مورد آیه ۳۳ احزاب (آیه تطهیر) به کتاب (آیه تطهیر و ارتباط آن با عصمت ائمه) نوشته: دکتر طه الدلیمی مراجعه فرمایید. این کتاب در کتابخانه عقیده در دسترس عموم می‌باشد. www.aqeedeh.com

۳- طور، آیه ۴۸.

۴- نساء، آیه ۱۶۵.

۳- در مورد فقه امامیه ادّعای ایشان آن است که چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سَلَم فرمودند:

(و إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي ما إن تمسكتم بها لن تضلوا أبداً)

بنابراین فقه اسلامی را تنها از طریق اهل بیت باید گرفت.

جواب این است که بفرض قبول حدیث، چون در بعضی از روایات (کتاب الله و سستی) آمده، این حدیث به هیچ وجه افاده نمی‌کند که فقه اسلامی را فقها باید از طریق اهل بیت تنها بگیرند، بخصوص که می‌دانیم اینکه قرآن کریم فرموده است:

﴿ فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ^۱

یعنی: «چرا از هر فرقه‌ای دسته‌ای کوچ نمی‌کنند (رنج سفر را برای تحصیل فقه و علوم دینی تحمل نمی‌کنند) تا در دین خدا تفقه کنند و سپس برگردند و قوم خود را انداز نمایند».

این آیه به صراحت میرساند که فقه اسلامی تنها بوسیله‌ی اهل بیت منتقل به مردم نمی‌شده بلکه از هر طائفه‌ای عده‌ای می‌آمدند و تفقه می‌کردند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سَلَم و سپس به میان قوم خود بازگشته تعلیم می‌دادند و آنها را از مخالفت با احکام خدا ﷻ برحذر می‌داشتند.

بعلاوه در تاریخ آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سَلَم به طور تکرار اصحابشان را برای تعلیم اقوام بسوی آنها می‌فرستاد مانند (معاذ بن جبل رضی الله عنه و

حادثه‌ی بئر معونه و رجیع در تاریخ اسلام معروف و مشهور است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عده‌ای را برای تعلیم قرآن کریم و احکام فرستاد و اعراب آنها را کشتند).

خلاصه آنکه دین خدا ﷺ تنها بوسیله‌ی اهل بیت تبلیغ نمی‌شد تا مردم موظف باشند فقه را تنها از ایشان اخذ کنند و بلکه صحابه نیز مبلغ دین بودند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از خطبه‌هایش گاهی می‌فرمود:

(فلیبلغ الشاهد الغائب)

یعنی: «حاضر به غائب برساند».

و می‌فرمود:

(نَضَرَ اللهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها و أَدَاها إِلَى مَنْ لَمْ يَسْمَعْها فَرَبَّ حَامِلِ فِقْهِ لَيْسَ بِفَقِيْهِ و رَبِّ حَامِلِ فِقْهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ).

یعنی: «خداوند بنده‌ای را که سخن مرا شنید و آنرا حفظ کرد و به کسی که نشنیده رسانید خرم گرداند، که چه بسا کسی که خود فقیه نیست. ولی، سخن را به فقیه تر از خود می‌رساند».

بنابراین موظف هستیم برای شناخت فقه اسلامی به آثار صحابه که در کتب صحاح اهل سنت آمده است نیز مراجعه کنیم و آنها را فقیه بنامیم، چنانکه احادیث اهل بیت را که در کتب زیدیه و امامیه آمده لازم است ببینیم و آنها را نقد کنیم و فقه اسلام را بطور جامع الأطراف بررسی نمائیم.

فقه زیدیه و اهل سنت می‌تواند فقه امامیه را از یک مشکل اساسی بیرون بیاورد، و آن مشکل این است که در فقه امامیه معمولاً فقهای معاصر خبر واحد را حجت

می‌دانند، و حتی قرآن کریم را با آن تخصیص می‌کنند و حجّیت خبر واحد بقول خودشان در حال انسداد باب علم است، یعنی چون راهی ندارند که علم به احکام پیدا کنند ناچار به ظنّ روی می‌آورند. زیرا که خبر واحد ظنّی است! بدلیل آنکه:

اولاً ما نمی‌توانیم یقین کنیم راوی دروغ نگفته و بغرض اطمینان کامل به راستگویی او، یقین نداریم سهو و نسیان و خطا نکرده باشد، بخصوص که احادیث را ائمه علیهم‌السلام اجازه داده بودند که نقل به معنا شود و در طول هزار و چند صدسال انتقال یک حدیث از چند نفر به یکدیگر به احتمال قوی تغییراتی در مفاد آن ایجاد شده است اما اگر ما به فقه زیدیه و اهل سنت رجوع کردیم و یک روایت از طرق گوناگون و به اسناد متفاوت دیدیم اطمینان و علم بصدور آنها پیدا می‌کنیم. پس خبر واحد وقتی حجّت می‌شود که باب علم بسته باشد. و این راه بحمدالله بسته نیست ولی فقهای امامیه نمی‌خواهند از این راه وارد شوند و به همان روایت ضعیف و ظنّی خود که اخبار واحده است اکتفا می‌کنند و به احکام عجیب و غریب می‌رسند!

بویژه که ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام از ترس خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس غالباً در تقیه بودند و اظهارنظر صریح در احکام کمتر می‌کردند.

بعلاوه کتب معروفی از ایشان در فقه باقی نمانده است و کتب فقهی و روائی شیعه پس از عصر ائمه تدوین شده و از اخبار صحیح و سقیم گردآوری گشته است بعکس مذهب زیدی که کتاب المجموع الفقهی یا المسند را از امام زید علیه‌السلام در دست دارند که املائی او و نوشته‌ی ابوخلالد واسطی است که شاگرد امام زید علیه‌السلام بوده است. و همچنین از فقهای اهل سنت کتبی مانند الموطأ از امام مالک رحمه الله، یا الأئمّ اثر امام شافعی رحمه الله، یا المسند اثر احمد بن حنبل رحمه الله موجود است ولی از

امامان شیعه هیچ کتاب فقهی در دست نیست و روایات متضاد و مختلف آنها را در قرون بعد، دیگران جمع‌آوری کرده‌اند، مانند کتب اربعه‌ی (کافی، تهذیب، استبصار، من لایحضره الفقیه).

بنابراین بر علمای منصف لازم است که آثار امامیه را با فقه و روایات مذاهب دیگر تطبیق کنند و از راه علمی شرکت نمایند که خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۱

یعنی: «چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن».

(السَّلامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَ اجْتَنَبَ الْهَوٰی)

«سلام و درود بر کسانی باد که از راه راست اسلامی (راه حضرت محمد صلی الله علیه و آله) و خلفای راشدین علیهم السلام پیروی کردند و از آرزوها و تعصبات بیجا دوری گرفتند».

به قلم: حیدر علی قلمداران